

زمینه‌های شکل‌گیری و گسترش جنبش‌های نوپدید دینی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۴

کد مقاله: ۹۱۶۴۸

امید ابرقوئی^۱

چکیده

مطالعه جنبش‌های نوپدید دینی از جمله مسائل پرتکرار در مطالعات اجتماعی امروز محسوب می‌شود. رشد بالای این گروه‌ها در شصت سال اخیر، به‌خصوص در جوامع غربی، باعث بروز سؤال‌هایی زیادی شده است. برای درک بهتر کارکرد این گروه‌ها می‌توان به بررسی زمینه‌های شکل‌گیری و گسترش آن‌ها پرداخت. نوشتار حاضر به همین منظور بعد از معرفی کلی پدیده مورد بحث و تشریح مباحث پیرامونی، به‌نوعی بررسی تاریخی-تحولی می‌پردازد تا نشان دهد چگونه در یک فرایند دیالکتیک وار با افول کلیسای کاتولیک (تز) و بحران معنایی ایجاد شده (آنتی تز)، شکل‌گیری جنبش‌های نوپدید دینی (سنتز) به‌عنوان نوعی کارکرد عمل کرده است. همچنین مسائلی از قبیل مهاجرت، کثرت‌گرایی فرهنگی و حکومت لیبرال دموکراسی نیز به‌عنوان عوامل گسترش دهنده این جریان‌ها مورد توجه خواهد بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی: جنبش‌های نوپدید دینی، کلیسا، مهاجرت، بحران معنایی، دیالکتیک، کارکرد

در اواسط دهه ۷۰ میلادی مارشال اپل وایت (با عنوان مستعار دو) و بانی ترزدل ناتلس (با عنوان مستعار تی) گروهی به نام دروازه بهشت ایجاد کردند که حول محور مفهوم اشیای ناشناخته پرنده (UFO) و موجودات فضایی شکل گرفته بود. پیروان اعتقاد داشتند که موجوداتی فرازمینی در میلیون ها سال پیش بذر وجودی انسان (روح) را در درون بدن او (که همچون گلدان است) کاشته اند و پس از گذر سالیان طولانی اکنون بازگشته و آماده ی جذب روح های تکامل یافته اند تا آن ها را به سفینه فضایی خود ملحق کنند (Stein&Stein, 2017) اعضا همچنین باور داشتند که انجام یک خودکشی جمعی در زمان مناسب می تواند باعث شود که روح آن ها از بدن جدا شده و با ورود به سفینه بیگانگان به بعد جدیدی از وجود دست پیدا کند؛ جایی که جنسیت و فعالیت جنسی وجود ندارد (ibid). زمان مناسب مارچ ۱۹۹۷ بود. جنازه ۳۹ نفر از اعضای گروه در خانه ی اشتراکی آن ها در اطراف سن دیگو کالیفرنیا پیدا شد. طبق تحقیقات پلیس مشخص شد که این ۳۹ نفر (به همراه خود اپل وایت) خودکشی جمعی کرده اند. همه اعضا فوت شده لباس های یکسانی به تن داشتند همراه با نشانه ای که می گفت آن ها عضو گروه فراسو (the away team) هستند (Rothstein, 2006). با اینحال، فرجام دروازه بهشت با وجود خاص بودن موردی استثنایی محسوب نمی شد. تاریخ ادیان تعدادی از خودکشی های جمعی را نشان می دهد که توسط پیروان مذهبی بر اساس لذت، امید دستیابی و احساس تعلقی مذهبی رخ داده است (ibid). دروازه بهشت یکی از هزاران گروهی است که در ادبیات علوم اجتماعی از آن ها با عنوان جنبش های نوپدید دینی (New religious movements) یاد شده است. آمار دقیق و قطعی درباره تعداد این گروه ها وجود ندارد و آنچه هست، تخمین محسوب می شود (آروک، ۱۳۹۷). در دایره المعارف ادیان آمریکایی به بیش از ۱۳۰۰ مورد از گروه های مذهبی در ایالات متحده اشاره شده است (Melton, 2009). بارکر شمار جنبش های نوپدید دینی در غرب را چهاررقمی (بیش از دو هزار) و در جهان پنج رقمی (کمتر از ده هزار) تخمین می زند. (آروک، ۱۳۹۷؛ به نقل از بارکر، ۱۹۹۹) بر طبق گزارشی از شبکه اطلاعاتی متمرکز بر جنبش های مذهبی (INFORM) در لندن، در سال ۲۰۰۹ بیش از ۱۳۰۰ جنبش جدید مذهبی در فایلهای مربوطه ثبت شده بود (Newcombe, 2014) در هر حال، گرچه به نظر می رسد این گروه ها روندی تصاعدی دارند اما به گفته ی محققین همچنان جمعیت کوچکی از ادیان را در جهان تشکیل می دهند. هدف نوشتار حاضر بررسی زمینه های اساسی شکل گیری این گروه ها و کارکرد آن ها در ذیل فرایندی دیالکتیک وار می باشد.

۲- فرقه یا جنبش نوپدید دینی؟

ظاهرا کاربرد اولیه واژه کالت^۱، نوعی پیشوند برای ادای احترام نسبت به چهره های الهی و مقدس محسوب می شده است؛ همچون کالت مریم مقدس (the cult of Mary) در کلیسای کاتولیک روم، اما به مرور به واژه ای برای توصیف گروه های مذهبی غیر مسیحی تبدیل شد. این واژه در اواخر قرن نوزدهم برای توصیف گروه هایی همچون کلیسای علم مسیحی یا انجمن تتوسوفی به کار می رفت (ibid). این فرایند با رشد فزاینده گروه های جدید دینی در قرن بیستم - که در مواردی حتی خارج با بر علیه جریان اصلی یهودی-مسیحی موجود در جامعه اروپا و آمریکا بودند (همچون کلیسای شیطان) یا به نحوی بیشتر شبه مذهبی محسوب می شدند (همچون کو کلاکس کلن)- باعث خارج شدن کامل واژه فرقه (کالت) از کاربردهای اولیه خود شد و به یک معنا به واژه ای با بار معنایی منفی تبدیل شد. تا اواسط قرن بیستم گمان محققین این بود که فرقه ها گروه های کوچک مذهبی و خارج از جریان اصلی مذهبی جامعه هستند که توسط رهبری فرهمند (کاریزماتیک) هدایت می شوند (Melton, 2007). همچنین این گروه ها عمدتاً خطرناک، بسته و مرتبط با مفاهیمی از قبیل شستشوی مغزی و بهره کشی جنسی از اعضای خود تلقی می شدند. وقوع رخداد جونرتاون، خودکشی جمعی ۹۱۸ نفر از اعضای گروه معبد مردم به رهبری جیم جونر در اواخر دهه ۷۰ و آشوب رسانه ای به راه افتاده در این میان، به تضادها و کشمکش ها دامن زد (آروک، ۱۳۹۷).

به مرور در درک این واژه مشکلاتی ایجاد شد؛ محققین متوجه شدند که تعدادی از این فرقه ها که گروه های جدید تلقی می شدند، قدمتشان به قرن قبل یا بیشتر از آن برمیگشت. همچنین این گروه های جدید مذهبی در موارد زیادی همان تعالیم ادیان اصلی را آموزش می دادند و از طرفی پویایی موجود در این گروه ها، باعث حرکت برخی از آن ها به سمت مذاهب (denominations) شده بود. رهبران فرهمند نیز تقریباً در تمام ادیان تثبیت شده همچون مسیحیت وجود داشتند (Melton, 2007) در واقع اینها خصلت هایی نبود که بتواند در مرزبندی و توضیح این گروه ها کاربرد چندانی داشته باشد.

از طرفی دیگر، مسئله برداشت عمومی، موضوع قابل توجهی محسوب می شود. ظاهراً تداعی معانی واژگان حتی اگر در اصل راجعی واحد داشته باشند، در نزد گروه ها و افراد تفاوت دارد. به عنوان نمونه، در پژوهشی که اولسن در میان ۲۴۰۰ نفر از مردم ایالت نبراسکا در ایالات متحده آمریکا انجام داد، مشخص شد که برداشت عموم مردم نسبت به دو واژه «جنبش نوپدید دینی» و

۱. معادل پیشنهادی برای این واژه (cult)، «فرقه» است که البته نمی تواند معادل چندان دقیقی باشد.

«کالت» تفاوت دارد. نتایج نظرسنجی نشان داد که حدود ۷۸ درصد از اعضای نمونه آماری در مقابل این پرسش که «اگر همسایه شما به فرقه (کالت) بپیوندند چه حسی خواهید داشت؟» اعلام ناراحتی کرده بودند. از سوی دیگر در مقابل و نسبت به همچنین سوالی در باب «پیوستن همسایه خود به جنبش نوپدید دینی»، تنها ۲۹ درصد افراد ابراز ناراحتی داشتند (Olsen, 2006).

مشکلات موجود در واژه کالت و ویژگی های سابقاً متصور برای آن و همچنین واکنش منفی عامه نسبت به این گروه‌ها باعث شد تا محققین و پژوهشگران واژگان دیگری را پیشنهاد کنند. در آلمان و اتریش واژه گروه‌های مذهبی جدید (new sects) پیشنهاد شد. همچنین ادیان جایگزین (alternative religions)، ادیان جدید (new religions)، جنبش‌های نوین معنوی (new spirituality movements) از دیگر پیشنهادها بودند؛ اما از میان تمام این واژگان، جنبش‌های نوپدید دینی (با سرواژه NRM) تبدیل به رایج‌ترین و مورد پذیرش‌ترین اصطلاح برای اشاره به گروه‌های مذهبی ایجاد شده به خصوص از اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ شد. باید گفت اساساً آنچه این گروه‌ها را جدید می‌کند، نحوه واکنش آن‌ها با زندگی در جهان جدید و روش‌های پیشنهادی آن‌ها برای زیستن و رستگاری می‌باشد (Haxham & Poewe, 1986). این گروه‌ها طیف وسیعی از سنت‌ها و معنویت‌ها را شامل می‌شوند که در موازات ادیان تثبیت شده ایجاد شده و تنوع وسیعی، از گروه‌های خودیاری متعلق به عصر جدید (new age) تا گروه‌های بسته و محرمانه‌ای همچون هاری کریشنا را در بر می‌گیرد (گیدنز، ۱۳۹۷). به اعتقاد ملتون این گروه‌ها باید بر اساس موقعیت حاشیه‌ای خود در جامعه تعریف بشوند. تحت تاثیر جریان‌های مسلط دینی، دولت و فرهنگ غالب به صورت مجموعه‌ای از گروه‌های منحرف با مجموعه‌ای از باورهای متفاوت موجودیت پیدا کنند. گروه‌های مذهبی جدید همچون ادیان اقلیت، در سیستم اصلی اجتماعی (دولت، مقامات ایالتی و اداری) متحدان کمی دارند. ادیان جدید، گروه‌هایی در حاشیه هستند که در عقاید با یکدیگر و نسبت به ادیان تثبیت شده فرهنگی که درون آن قرار دارند، متفاوت اند (Melton, 2007). با این حال چنانچه خواهیم دید، این گروه‌ها صرفاً اقلیت‌هایی در موازات یا تعارض با ادیان تثبیت شده نیستند، بلکه اساساً کارکردهای متفاوتی را باید در آن‌ها جست.

۳- کلیسا در بحران

از قرن چهارم میلادی، جامعه دینی غرب تحت سلطه مسیحیت در اشکال مختلف آن بوده است. مسیحیت با سنت مستمر یهودیان فضایی مشترک داشت و تا سالهای نچندان دور، تاریخ تمدن غرب عموماً این دو اجتماع را به عنوان تنها سنت‌های مذهبی که در طول قرن‌ها فعالیت می‌کردند، در نظر می‌گرفت (Melton, 2009). کلیسا به عنوان نهاد مرکزی در سنت مسیحی از همان آغاز کار مسیحیت نقش مرکزی را به عهده داشت. در سده‌های میانه (۵-۱۵ م) کلیسا کارکردهای چندگانه یافت و انحصار طلبی خود را در بر تمام شئون زندگی از آموزش و حیات علمی تا مسائل کلامی و تفسیری در دست گرفت. با اینحال، تحولات ایجاد شده از سده شانزدهم به بعد تأثیراتی دائمی و تعیین‌کننده بر سرنوشت مذهبی جامعه غربی گذاشت.

قرن شانزدهم با دو رخداد سرنوشت‌ساز همراه میشود. نخست اصلاح دینی (The Reformation) که با افشاگری‌های کشیش آلمانی، مارتین لوتر آغاز شد و با کارهای چند چهره برجسته دیگر همچون ژان کالون ادامه پیدا کرد. مهم‌ترین تاثیر اصلاح دینی وارد کردن ایمان به زندگی شخصی فرد مومن (موضوعی که بعدها در جنبش‌های نوپدید دینی نقشی محوری پیدا کرد) و کاستن از اهمیت و نقش دستگاه کلیسا و واسطه‌های دینی همچون پاپ و کشیش بود و به یا نقل ماکس وبر «اطاعت خدا از اطاعت بندگان اولی‌تر است» (لالمان، ۱۳۹۹؛ وبر، ۱۳۹۹: ۲۵۰). دیگر آنکه، نوزایش (Renaissance) که با کارهای هنرمندان اومانیست (انسان‌گرا) همچون لئوناردو داوینچی و فلسفه سیاسی ماکیاولی که برنامه جدایی قاطع دستگاه حکومتی از دستگاه کلیسا و استقلال آن را می‌طلبید، تاثیر قاطعی بر بازشدن فضای جامعه می‌گذارد (لالمان، ۱۳۹۹). از سویی دیگر، پیشرفت‌های مختلف علمی از زمان کوپرنیک به بعد آشکارا با الهیات مسیحی همخوان نبود و بدین واسطه دستگاه کلیسا با نشان دادن مقاومت و تهاجم به معتقدان به کشفیات جدید، نوعی دلزدگی برای مومنان ایجاد کرده بود (راسل، ۱۳۹۶). در قرن هجدهم، کلیسای کاتولیک در اثر کهنه‌پرستی خود با مشکل بی‌اعتمادی روز افزون مواجه بود. حرکت به سمت ناکارکرد شدن کلیسا با انحصار طلبی کاتولیسیسم که بر خلاف الهیات پروتستان جایی برای تفاسیر شخصی نداشت ادامه یافت و به مرور افراد درون مذهب را دلزده کرد و این مورد با جریان انقلاب فرانسه که در آن دستگاه کلیسا به مخالفت با انقلاب پرداخت تشدید شد (ویلسون، ۱۳۹۶). انتشار کتاب منشاء گونه‌های چارلز داروین (۱۸۵۹) نقطه عطفی در تاریخ علمی، فکری و مذهبی اروپا در قرن نوزدهم ایجاد کرد. این کتاب از نظریه فرگشت (evolution) تدریجی گونه‌های جانوری منجمله انسانها دفاع می‌کرد. کار داروین که کاری تجربی بود، دقیق و بی‌طرفانه ظاهر شد (Woodbridge & James, 2013) تا بدینجا دین سنتی مسیحی، عمدتاً از سه رخداد اصلاحات، انعطاف‌ناپذیری و علم ضربه‌ای شدید خورده بود که همگی محصول شرایط خاصی از زمان بودند.

وبر اشاره می‌کند که مسئله تنش میان «اصل رستگاری» و اجتماع، از جمله چالش‌های دین‌های سنتی (متکی بر رستگاری) در جهان مدرن محسوب می‌شود. همانطور که مسیح اشاره کرده بود افراد بایستی قادر به ترک والدین خود برای پیوستن به او در

زمان موعود باشند (فروند، ۱۳۸۳). این مسئله بعدها با نظریه کالون متکی بر آموزه تقدیر از پیش مقدر شده (predestination) تشدید شده بود. در همین دوران، جریان‌های همچون جنبش‌های احیاگر (revitalization movements) محصول دوران پرشتاب بعد از انقلاب صنعتی بودند که در قرن نوزدهم و به رهبری ایالات متحده (که آزادی مذهبی را ارج می‌نهاد) پدیدار شدند. این گروه‌ها در ابتدا عمدتاً در ارتباط با سنت مسیحی و اصلاح خواهی (اصل بازگشت به تعالیم واقعی) بودند که می‌توان به نمونه‌هایی همچون کلیسای عیسی مسیح قدیسان آخرالزمان (مورمن‌ها) و کلیسای ادونتیست‌های روز هفتم اشاره کرد؛ اما به مرور با ورود سنت‌های شرقی (به خصوص هندی) از یک سو و توجه مجدد به سنت‌های پیشا مسیحی و سرکوب شده (پاگانی) در قرون میانه از سوی دیگر، این گروه‌ها گسترش یافتند. اوج این پراکندگی در میانه سده بیستم به وقوع پیوست یعنی هنگامی که انسان به تعبیر نیچه ای «بندی میان حیوان و ابر انسان» (نیچه، ۱۳۸۷؛ ۲۴) می‌شد.

۴- بحران معنایی و مسئله وجود

جامعه‌شناسان و مورخان اغلب نوین‌سازی (modernization) را حرکت پیچیده و چند مرحله‌ای گذار از جامعه کشاورزی و روستایی یا سنتی به جامعه صنعتی، شهری، دموکراتیک، متکثر یا مدرن تعریف می‌کنند. منشاء این مفهوم غالباً در فلسفه سیاسی لیبرال که بر ارزش حقوق فردی، نظریه لیبرال اقتصادی و ترویج مشاغل آزاد و مقررات آزاد تجاری تأکید دارد، جستجو می‌شود. گذار از یک حالت سنتی به مرحله‌ای مدرن - که از جمله پیامدهای اجتماعی و اقتصادی انقلاب صنعتی بود از قرن هجدهم بود - احساس تعلق و هویت شخصی افراد با اجتماعی سنتی همچون کلیسا را تضعیف می‌کند و وفاداری به آداب و رسوم، عادات و سنت‌های قدیمی را از بین ببرد (Woodbridge & James, 2013).

دورکیم اشاره می‌کند که در جوامع سنتی، توده همسان و مشابه‌ای از افراد وجود داشت که نوعی انسجام مکانیکی (mechanical solidarity) تشکیل می‌داد. در این نوع انسجام، واکنشی شدید و احساسی در قبال تخطی از اصول سفت و سخت اخلاقی حاکم بر جامعه وجود داشت - بنابراین جای چندانی برای نوآوری نبود (و این مسئله تا حدی چرایی پدیدار نشدن جنبش‌هایی جدید مذهبی در آن دوره را نشان می‌دهد) - به علاوه، وجود قانونی سرکوبگر که در کانون این وجدان جمعی قرار داشت، تشابهات نهفته در همبستگی مکانیکی را تداوم میبخشید (پوپ، ۱۳۷۹). با گسترش جوامع و ورود به دنیای صنعتی و مدرن، این حالت از انسجام تضعیف و جای خود را به انسجام ارگانیکی (organic solidarity) داده است. تخصصی شدن کار و بالا رفتن اهمیت تقسیم کار در جوامع از یک سو و تحولات حقوقی و اجتماعی از سوی دیگر باعث آن شده است تا افراد نه بر پایه وجدان جمعی مشابه بلکه بر پایه نیازهای دو سویه با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. این تحول بزرگ تأثیر خود را بر ادیان تثبیت شده همچون مسیحیت و یهودیت گذاشته است (همان). اقتدار کلیسا به مثابه مرجعی در تحکیم مذهبی جمعی بر اثر عوامل مختلف افول کرد و این زمانی بود که جامعه غربی به سمت نوعی از فردگرایی متکی بر انسجام ارگانیکی مورد اشاره دورکیم حرکت می‌کرد. رابطه اشخاص با دولت (و ایضا بقیه نهادهای قدرت) تبدیل به شکلی از قرارداد شد که افراد دلبستگی‌های خود را در مقام فرد به اجرا گذاشته و نوعی از آزادی را که تا به حال تجربه نشده بود، متجسم می‌کردند. فیلسوفان و متفکران جدید نسبت به این دگرگونی‌های عظیم واکنش نشان دادند و در این میان فلسفه وجودی (existentialism) - که اساساً فلسفه مدرن است - سربر می‌آورد. آشفتگی و مواجهه بشر با این آشفتگی، محور این فلسفه است. سورن کیرکگارد، به عنوان یک طغیانگر آرام در فلسفه قرن نوزدهم از سنت عقل‌گرایی هگلی بریده و پرسشی اساسی انسان و فلسفه را وجود (existence) می‌داند. به اعتقاد او پرسش درباره چیستی انسانیت، چیستی زندگی و جهان برای همگان مطرح است. انسان بودن به مثابه مخصصه‌ای همراه با ترس و اضطراب است. سرشت انسان تعارض‌آمیز است و این امر حل‌شدنی نیست. به بیانی، زمانی که رابطه کارکردی افراد با پیرامون خود قطع می‌شود، وحشت فلسفی ایجاد می‌شود که طی آن وجود درک می‌شود اما چرایی وجود نه. جهان پیرامون آشوب‌انگیز است و مرجعی برا حل این آشوب وجود ندارد (هالینگ دیل، ۱۳۸۴).

نیچه که از دیگر طغیانگران فلسفه مدرن محسوب می‌شود و جنون و اضطراب انسان جدید را به دوش می‌کشد، از کیرکگارد فراتر رفته و در اواخر قرن نوزدهم این چنین صریح‌تر کرد خدا و مسیحیت را اعلام می‌کند: «خدا مرده است... ما او را کشتیم و ما قاتل قاتلان چگونه خواهیم خود را تسلی دهیم. کارد ما خون مقدس‌ترین و مقتدرترین چیزی را که دنیا تا همین امروز داشت، ریخت... آیا کلیسا چیزی جز آرمگه خدایان است؟» (نیچه، ۱۳۷۷؛ ۳۷۵، ۱۹۳ و ۱۹۴). در عصر مرگ خدا، جواب‌های الهی و تضمین‌ها از بین رفته است. سنگینی اشیاء رخت بر بسته و به تعبیر خود نیچه «تمام افق الهی دوهزارساله بشری محو شده است». کسوت فعلی موجود نتیجه‌ی کنار رفتن خدایی است که حامل معنا برای بشر بوده است (جفرودی، ۱۳۹۲). در نتیجه اگر هم این خدای سنتی همچنان قرار باشد به حیات تضعیف شده‌اش ادامه دهد، از یک موجود ازلی و بی‌حد به یک مفهوم ذهنی تقلیل داده می‌شود، وجودی که به راحتی قابل تعویض و انکار است.

در کلام وبر وهم زدایی (disenchantment) بخش اصلی (به تعبیری ثمره) فرایند عقلانی شدن (rationalization) در جهان جدید است. جهان سروری انسان با تکنیک (تکنوکراسی)، منجر به کناره گیری ارزش های والای اجتماعی (موجود در نظم سنتی) شده است و این ارزش ها صرفاً به قلمرو فردی یا روابط برادری محدود شده است. علم یکی از قلمروهای زندگی ماست و گرچه کنترل طبیعت از طریق آن محقق شده اما این علم توانایی پاسخ به ضروری ترین پرسش ها را ندارد: به چه چیزی باور داشته باشیم؟ چگونه رفتار کنیم؟ این علم ناتوان در دادن معنایی به زندگی است در حالی که معناهای سابق نیز تزلزل یافته است (اسکاف، ۱۳۷۹). همراه با این فروپاشی هنجارهای اجتماعی، اضطراب وجودی و تزلزل در مراجع دینی سنتی، افراد دنبال توضیح و پاسخی به همان سؤال هایی که وبر «ضروری ترین پرسش ها» می دانست، می گردند. جنبش های نوپدید دینی با تأکید بر معنویت شخصی، افرادی (یا وجودهای مضطرب) را جذب می کنند که در این جهان بی ثبات و بی تضمین، به پیوند دوباره ای با ارزش ها و عقاید نیاز دارند. به علاوه فرصت برای تولید اندیشه های جدید در اثر انسجام مکانیکی و گسترش دموکراسی و حقوق فردی بالا می رود. با ورود به دهه ۶۰ طبقه متوسط تعاریف سنتی از کیستی خدا و راه ارتباط با او را به چالش کشید و این مسئله مطرح شد که خدا (معنویت در مفهوم کلی تر) در راه های فرعی و متنوعی یافت می شود (گیدنز، ۱۳۹۷؛ وانتو، ۱۳۹۶). فردگرایی نوینی که در همین دوران در حال گسترش بود، افراد را به این سمت می برد تا هویت های خویش را آگاهانه بسازند و مردم به سمت زندگی بازتر و انعطاف پذیرتری بروند. اکثر جوامع صنعتی تبدیل به جوامعی می شوند که ملغمه های فرهنگی هستند و خرده فرهنگ های زیادی را درون خود جای می دهند. گروه هایی که به واسطه الگوهای فرهنگی خود از فرهنگ مسلط قابل تشخیص هستند؛ بنابراین خرده فرهنگ ها محلی برای دگرگونی جامعه می شوند (گیدنز، ۱۳۹۷). در این دوران مسئله آزادی معنوی به شکل یک اصل کارکردی مطرح می شود. تأثیر جنبش هیپی ها، فمینیسم و دیگر گروه های جدید سربرآورده کاملاً مشهود است. وانتو (۱۳۹۶) به درستی اشاره می کند که مهم ترین تأثیر دهه ۶۰ در باب معنویت، رسیدن به این نتیجه بود که لزوماً دین و معنویت یکسان نیستند. الهیات لیبرالی، نوعی از رواداری و بیخیالی نسبت به باورهای مذهبی ایجاد کرده بود و از هر ده نفر نه نفر اعتقاد داشتند که فردی بدون شرکت در مراسم های مذهبی می تواند یهودی یا مسیحی باشد.

۵- مهاجرت و کثرت گرایی فرهنگی

برخی قرن بیست و یکم را عصر مهاجرت خوانده اند. فرایند مهاجرت گرچه قدمتی طولانی به اندازه حیات بشر دارد اما به مثابه بخشی از فرایند جهانی شدن در حال شتاب گرفتن است (گیدنز، ۱۳۹۷). قرن بیستم شاهد تحولات زیادی در زمینه مهاجرت بود که جغرافیای جهانی را دستخوش تحولاتی چشم گیر کرد. این مهاجرت ها عمدتاً از کشورهای آسیایی و آفریقایی به اروپا و آمریکایی شمالی اتفاق افتاده است. طبق گزارش موسسه گالوپ تا اواسط سال ۲۰۲۰، ۲۸۰ میلیون مهاجر در جهان وجود دارد و ایالات متحده آمریکا مقصد نخست برای مهاجران سراسر جهان محسوب می شود. مهاجرت آسیایی ها به غرب را می توان به دو دوره قدیمی و جدید تقسیم کرد. دوره مهاجرت قدیمی با موج های غیر متقابل جمعیت های متمایز آسیایی مشخص شد که عمدتاً در واکنش به شرایط اجتماعی سیاسی در سرزمین خود و کمبود نیروی کار غیر ماهر توسط گروه های دارای منافع خاص در ایالات متحده آمده بودند. مهاجرت جدید با ورود همزمان افرادی از مثلث آسیا و اقیانوسیه مشخص شد که عمدتاً با اصلاحات قانونگذاری ۱۹۶۵ در سیاست مهاجرتی ایالات متحده، کمبود نیروی کار ماهر و حرفه ای، دخالت ایالات متحده در آسیا و موقعیت های سیاسی اجتماعی ایجاد شد. درصد خارجیانی که در آمریکا به دنیا آمده اند از سال ۱۹۹۰ دو برابر شده و به بیش از ۱۰ درصد رسیده است. در دهه آخر قرن بیستم، جمعیت آسیایی در ایالات متحده با ۴۳ درصد افزایش به نزدیک ۱۰ میلیون نفر رسید (Liu & Yu, 2000; Beal, 2008). در اروپا گرچه به اندازه ایالات متحده قوانین مهاجرت آسانگیرانه نشد و از تنوع قومی با عنوان مفهومی مثبت یاد نشد اما تحولات قابل توجهی در بافت مذهبی-جمعیتی از اواخر دهه ۶۰ پدید آمد. فرانسه که تعداد مسلمانانش به ۵ میلیون نفر می رسید، تعداد مساجدش از ۱۳۰ در سال ۱۹۷۶ به بیش از ۱۰۰۰ مسجد در بیست سال بعد رسید. درصد اقلیت های قومی ساکن در بریتانیا از ۶ درصد به ۹ درصد در بین ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱ افزایش یافت. در سال ۲۰۰۷، ۲ میلیون نفر از ۷ میلیون ساکن لندن در خارج از بریتانیا متولد شده بودند. بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲، ۱۵ میلیون مهاجر وارد اروپای غربی شدند. تعداد پناهجویان از حدود ۶۵۰۰۰ نفر در سال ۱۹۸۳ به بیش از ۵۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۱ رسید (Merriman, 2010). در سال های اخیر شاهد باز شدن دریچه های سیل تنوع مذهبی بوده ایم و این تنوع مذهبی بی سابقه در دهه های آینده افزایش خواهد یافت (Beal, 2008). از جمله پیامدهای این مهاجرت های گسترده، انفجار ادیان جایگزین و به موازات شکل گیری جنبش های نوپدید دینی است که تاریخ طولانی رشد دین متافیزیکی، علوم غریبه (occult) و ادیان شرقی را ادامه می دهد. دین آسیایی در اوایل دهه ۱۸۰۰ وارد ایالات متحده شد. مهاجرت زیاد آسیایی ها در نیمه پایانی قرن نوزدهم اولین معلمان بودایی و هندو را به ایالات متحده آورد و بسیاری از ساکنان ساحل غربی را تهدید کرد. محدودیت های ایجاد شده، جریان مهاجران از هند،

ژاپن و آسیای جنوب شرقی را تا حدی کند می‌کرد و رشد طبیعی دین آسیایی بطور موثر متوقف شد. سپس در سال ۱۹۶۵، رئیس‌جمهور وقت آمریکا-لیندون جانسون- قوانین محرومیت آسیایی‌ها را لغو کرد و سهمیه مهاجرت آسیایی را به میزان سایر کشورها افزایش داد. در نتیجه، صدها هزار آسیایی به ایالات متحده آمده‌اند و با حضور خود مراکز شهری را تغییر شکل دادند. سوابق سرشماری نشان می‌دهد که قبل از سال ۱۹۶۰ کمتر از ۱۲۰۰۰ سرخپوست در ایالات متحده پذیرفته شده بودند. تا سال ۱۹۸۰ این رقم به بیش از ۳۸۰۰۰۰ رسید. برای ژاپنی‌ها، کره‌ای‌ها و دیگر آسیایی‌ها می‌توان به ارقام به همان اندازه چشمگیر اشاره کرد (Melton, 2013). از سویی جمعیت پروتستان ایالات متحده از ۶۷ درصد در ۱۹۶۷ به ۵۹ درصد در ۱۹۹۸ رسید و این عدد در سال ۲۰۲۰، ۴۲ درصد اعلام شد (Pew Research Center). از طرفی، در دوران مهاجرت، آسیایی‌ها معلمان خود، استادان دین و گوروها را برای گسترش ادیان خود در بین آمریکایی‌ها را با خود آوردند. دسترسی جدید معلمان آسیایی عامل اصلی رشد ادیان جایگزین در نسل گذشته بوده است. برای اولین بار ادیان آسیایی برای جویندگان مذهبی در غرب به گزینه‌ای واقعی تبدیل شد و نقش آسیایی‌ها در فرهنگ مذهبی ایالات متحده در حال افزایش است (ibid). بعضی از این گروه‌ها همچون هاری کریشنا و جنبش راجنیش توانستند توجهات بالایی کسب کنند.

جنبش‌های نوین مذهبی محصول زمانه تغییرات هستند. نودهای مذهبی در نتیجه درآمیختگی نیروهای مختلف و فرهنگ پذیری ایجاد می‌شوند؛ بنابراین با مهاجرت و یا ورود گروه‌های بیگانه به منطق دیگری، این سیستم‌ها از یکدیگر تاثیر می‌پذیرند. به عنوان مثال آیین وودو (voodoo) که یکی از جنبش‌های نوپدید دینی مهم در آفریقا محسوب می‌شود را در نظر بگیرید. وودو سیستمی دینی-جادویی است که در میان بخش قابل توجهی از مردمان توگو، غنا، نیجریه، هائیتی و بنین در قاره آفریقا رواج دارد. این آیین، در اصل مجموعه‌ای از سنت‌های جادویی، اوراد، نمادها و باورهای آفریقایی است که در قرن هجدهم زمانی که هائیتی مستمره فرانسه بود نظام یافت و بعدها در اثر نفوذ و ورود مسیحیت کاتولیک با آن آمیخته شده و به صورت یک سیستم ناخالص درآمد و تا به امروز به حیات فرهنگی خود ادامه داده است (ن.ک به ابرقوئی، ۱۴۰۰). کثرت گرای فرهنگی موجود در جامعه غربی (خصوصاً در ایالات متحده)، تاکید بر حمایت از خرده فرهنگ‌های متعدد و به رسمیت شناختن آن‌ها دارد. تفاوت‌های میان گروه‌ها (در اینجا مشخصاً تفاوت‌های مذهبی)، مورد تحمل قرار می‌گیرد. از سوی دیگر مسئله بحران معنویت و افول کلیسا که در بخش‌های قبلی اشاره شد، موجب آن شده است تا ادیان شرقی و معنویت‌هایی که تاکید زیادی بر پیشرفت معنویت فردی دارند (همچون بودیسم)، نقش مهمی را در جنبش‌های نوپدید مذهبی داشته باشند. تکنیک‌های مدیتیشن برای آرامش ذهن شامل فعالیت‌هایی برای ازاد سازی روح است (کنتول و کاوانامی، ۱۳۹۷) و این مسئله برای انسان مضطرب و آشفتاده عصر جدید همانگونه که کیرکگارد اشاره کرده بود) می‌تواند به مثابه راهکاری به نظر برسد.

۶- نتیجه‌گیری

تلاش پژوهش حاضر بر آن بود تا با بررسی زمینه‌های شکل‌گیری پدیده جنبش‌های نوپدید دینی، به تبیین گسترش و کارکرد این گروه‌ها در جهان حاضر بپردازد. تز اساسی نویسنده آن بود که این گروه‌ها، تنها زمانی قابل درک خواهند بود که در ارتباط با سایر نهادها و عناصر در جامعه غربی (در تعبیر کلی تر مدرنتیو و جامعه جهانی) و تحولات مهم رخ داده از قرن شانزدهم بدین سمت نگریسته بشوند. افول کلیسای کاتولیک به طور خاص و زوال اشکال ادیان سنتی به طور عام، منجر به افول و ناکارکرد شدن اخلاق مطلق و هدایتگر یهودی-مسیحی شد. همچنین این واقعه به زوال انسجام مکانیکی یاری رساند. این فرایند نهایتاً به نوعی وهم زدایی منجر شد. از سویی به دلیل مواجه اضطراب آمیز و یاس آور انسان مدرن با جهانی عاری از خدایان و احکام سنتی، مسئله انسان جدید پرسش از وجود و معنای وجود می‌شود؛ چنانچه فلسفه این دوران هم به همین سمت حرکت می‌کند. این تز (افول دین سنتی) و آنتی تز (طرح مسئله وجود و معنای وجود) متعاقبش، نوعی سنتز را منجر می‌شود که همان جنبش‌های نوپدید دینی است. همچنین، فردگرایی، دموکراسی و ارزش‌های لیبرالی در کنار فرایند گسترده مهاجرت و ادغام‌گرایی فرهنگی همراه با آن، این سنتز را تقویت و تز پیشین (دین سنتی) را تضعیف کرده است یا به عبارتی بر آن گواهی داده است. انسان عصر مدرن تعارض میان خود و خدای سنتی را به نفع خود از میان برده است اما برای این جایگاه خالی شده دچار سردرگمی شده است و بر خلاف نگاه اولیه، تلاش‌های او در این راستا به وضوح می‌تواند اثباتی بر فرضیه جهانی شدن (سکولاریسم) در جامعه غربی باشد. می‌توان با کمی جسارت گفت که اساساً ظهور و گسترش جنبش‌های نوپدید دینی، نمایانگر افول دستگاه الهیات در زندگی بشری، حداقل در شکل سنتی آن است.

۱. آروک، الیزابت (۱۳۹۷). «جنبش‌های نوین دینی». در ادیان در دنیای مدرن. ویراستار: لیندا وووهد. ترجمه حمید رضایا و عبدالله غلامرضا کاشی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۲. اسکاف، لارنس ای (۱۳۷۹). «ماکس وبر». در متفکران بزرگ جامعه‌شناسی. ویراستار: راب استونز. ترجمه مهرداد میردامادی. تهران: مرکز.
۳. ابرقوئی، امید (۱۴۰۰). «رویکردی کارکردی در بررسی جادو». فصلنامه مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی. سال چهارم، شماره ۳. صص ۷۵-۸۴.
۴. پوپ، ویتنی (۱۳۷۹). «امیل دورکیم». در متفکران بزرگ جامعه‌شناسی. ویراستار: راب استونز. ترجمه مهرداد میردامادی. تهران: مرکز.
۵. جفرودی، مازیار (۱۳۹۲). متفکران اجتماعی معاصر. تهران: مرکز.
۶. راسل، برتراند (۱۳۹۶). علم و دین در جامعه. ترجمه علی اصغر مهاجر و احمد ایرانی. تهران: جامی.
۷. فروند، ژولین (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی ماکس وبر. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: توتیا.
۸. کنتول، کتی و کاوانامی، هیروکو (۱۳۹۷). «آیین بودا». در ادیان در دنیای مدرن. ویراستار لیندا وووهد. ترجمه حمید رضایا و عبدالله غلامرضا کاشی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۹. گیدنز، آنتونی (۱۳۹۷). جامعه‌شناسی (ویراست چهارم). ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نی.
۱۰. لالمان، میشل (۱۳۹۹). تاریخ اندیشه‌های جامعه‌شناسی؛ جلد اول: از آغاز تا ماکس وبر. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: هرمس.
۱۱. نیچه، فریدریش (۱۳۷۷). حکمت شادان. ترجمه جمال آل احمد، سعید کامران و حامد فولادوند. تهران: جامی.
۱۲. نیچه، فریدریش (۱۳۸۷). چنین گفت زرتشت. ترجمه داریوش آشوری. تهران: آگاه.
۱۳. وانتو، روبرت (۱۳۹۶). «آزادی معنوی نوین». در فرقه‌ها و جنبش‌های نوین دینی. ویراستار لورن داوسون. ترجمه کوثر طاهری و سمانه غلامی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۴. وبر، ماکس (۱۳۹۹). اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری. ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۵. ویلسون لیتل فیلد، هنری (۱۳۹۶). تاریخ اروپا از ۱۸۱۵ به بعد. ترجمه فریده قرجه‌داغی. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۶. هالینگ دیل، جان رجب‌نالد (۱۳۸۴). تاریخ فلسفه غرب. ترجمه عبدالحسین آذرنگ. تهران: ققنوس.
17. Beal, T. (2008). Religion in America :A Very Short Introduction. New York: Oxford University Press.
18. Haxham, I. & Poewe, K. (1986). Understanding Cults and New Religions. Michigan: Wm.B. Eerdmans Publishing Company.
19. Liu, W.T. & Yu, E.S.H. (2000). "Asian American Studies" in Encyclopedia of Sociology, Vol 1. edited by E.F. Borgatta & Rhonda J.V. Montgomery. New York: The Gale Group.
20. Melton, J.G. (2009). Melton's Encyclopedia of American Religions. 8th ed. the US: Gale Cengage Learning.
21. Melton, J.G. (2007). "Introducing and Defining the Concept of a New Religion.. in Teaching New Religious Movements. edited by David.G. Bromley. New York: Oxford University Press.
22. Melton, J.G. (2013). Encyclopedic Handbook of Cults in America. New York: Routledge.
23. Merriman, John M. (2010). A History of Modern Europe. 3rd ed. London: W.W. Norton & Company.
24. Newcombe, S. (2014). "Cults: history, beliefs, practices".The Open University (UK). <https://www.researchgate.net/publication/291565411>.
25. Olsen, P.J. (2006). "The Public Perception of Cults and New Religious Movements". Journal for the Scientific Study of Religion. 45(1) : 97-106.
26. Rothstein, M. (2006). "Heaven Gate". in Encyclopedia of New Religious Movements.. edited by Peter B.Clarke. New York: Routledge.
27. Stein, R. L. and Stein, F. R. (2017). The Anthropology of Religion, Magic and Witchcraft. Fourth edition. New York : Routledge.
28. Woodbridge, J.D. & James III, F.A (2013). Church History. Vol 2 : From Pre-Reformation to the Present Day. Michigan: Zondervan Academic.



ISSN: 2645-4475

فصلنامه مطالعات کلامی و فلسفی
علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی

سال چهارم، شماره ۵ (پیاپی: ۱۸)، زمستان ۱۴۰۰، جلد دو